

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب بحث در زیاده‌ی سهویه روشن شد و نتیجه این شد که در ارکان موجب بطلان است و در غیر ارکان مرجع حدیث «لا تعاد» است به بیاناتی که گفته شد. «و اما النقیصة»، کسی کم می‌گذارد واجبی از واجباتی و اجزائی از اجزاء صلاة را نمی‌آورد یا شرطی از شرائط را مراعات نمی‌کند، این هم دو صورت دارد: سهواً، عمداً. در سهویه‌اش همان تفصیلی که گفته شد هست؛ در ارکانش موجب بطلان است به خاطر حدیث «لا تعاد»، «لا تعاد الصلاة الا من خمس» که یعنی خلل از ناحیه‌ی خمس؛ چه به زیاده چه به نقیصه و در غیر ارکان هم خب «لا تعاد» پس باطل نیست اگر سهواً باشد. و اما اگر عمداً ترک می‌کند، در این جا می‌فرمایند که مسلماً باطل است، چون مقتضای جزئیت و شرطیت همین است که اگر نیاوری آن عمل محقق نشده و اگر شارع بفرماید با این که من این را جزء قرار دادم و با این که آن را شرط قرار دادم و جزئیت و شرطیت آن هم علی الاطلاق بوده ولی در عین حال بفرماید درست است این خلف است. خب این جا دیگر حالا جای یک بحث تفصیلی هست که در قاعده‌ی «لا تعاد» مطرح است که مرحوم میرزای دوم، میرزای شیرازی دوم تصویر فرموده است که می‌شود بگوییم زیاده‌ی عمدیه، نقیصه‌ی عمدیه هم اشکال نداشته باشد. «لا تعاد الصلاة الا من خمس» فقط از این پنج تا، غیر این پنج تا، غیر ارکان، نه نقیصه‌اش نه زیاده‌اش موجب بطلان نمی‌شود. و می‌شود جوری تصویر کرد که خلف هم لازم نیاید. فرضاً حالا یکی از تصویراتش ممکن است این باشد که آن اجزاء غیر رکنیه در مصلحت ملزمه دخالت دارد، ولی مصالح ملزمه‌ی صلاة یک مصلحت واحده نیست، یک مصلحت ملزمه است که فقط قائم به ارکان است، یک مصلحت ملزمه‌ی بالاتری است که ارکان را با آن‌ها بیاورید، یعنی مصالح علی سبیل ترتب کأن وجود دارد، فلذا آن‌ها را هم می‌گویند جزء است، شرط است علی الاطلاق. ولی اگر نیاوردی این جور نیست که ارکان را اگر آوردی آن‌ها را نیاوردی؛ این بالمره فاسد باشد، مصلحت نداشته باشد، به درد بخور نباشد، و از آن طرف هم بعد از این دیگر اعاده و قضا هم ندارد، چرا؟ چون وقتی ترک کردی، به خصوص اگر عمداً ترک کردی دیگر قابل استیفاء نیست...

س: ولو داخل وقت است.

ج: ولو داخل وقت است، اگر سهواً ترک کردی یا عمداً ترک کردی این دیگر قابل استیفاء نیست فلذا ...

س: یعنی چی قابل استیفاء نیست؟

ج: یعنی دیگر آن مصلحتش قابل استیفاء نیست، آوردنش لغو است ...

س: اعاده نمی‌خواهد جزء واجب، هم وجوب مسلّم است هم جزئیت مسلّم است و وقت هم باقی است، جزئیت وجوب

آقای خوئی می‌گوید لازمه‌ی جزء واجب این است که عمداً نتوانی ترک کنی و الا لازم الاعاده ...

ج: نه.

س: شما می‌گویید چرا لا لازم الاعاده، چون اعاده لا ممکن استیفاء او، چرا لا ممکن؟ دوباره می‌خواند، بله درست

است...

ج: نه، نه این که نمی‌شود آورد، آن مصلحتی که برای این شارع می‌فرماید این کار را بکن ...

س: چکار کن؟ «لا تعاد» را؟

ج: نه.

س: نه، مصلحتی که فی حد نفسه در مورد غیر ارکان در حالت ترک هست.

ج: بله، ارکان نماز یک مصلحتی که ملزم هم هست بر ارکان نماز مترتب است، این ارکان نماز خودشان یا یک مصلحت

بالاتری ممکن است داشته باشد الا ضمّ به آن غیر ارکان، یا نه آن غیر ارکان هم خودش یک مصالحی دارد که آن در

کنار مصلحت ارکان قرار می‌گیرد.

س: چه تفکیکی باشد چه انضمامی باشد فرقی نمی‌کند ....

ج: حالا حالا، پس بنابراین اگر این جوری بود حالا شارع برای خاطر این که عبد همه‌ی این مصالح ملزمه را ادراک کند

چکار می‌کند؟ می‌آید می‌گوید همه‌ی این‌ها جزء من قرار دادم، همه‌ی این‌ها را امر می‌کند به آن، هم ارکان هم غیر

ارکان را امر می‌کند بعد می‌گوید اما اگر تو فراموش کردی و یا این که عمداً نیاوردی بعضی غیر ارکان را ...

س: خلف است، خلف ....

ج: نه، صبر کنید حالا؛ اگر نیاوردید من آن ارکانی که آوردی را نمی‌گویم باطل است، چون فتوای معروف الان چی هست؟ این است که اگر نیاوردی این نماز اصلاً هیچ؛ باطل فاسد بالمره. می‌گوید نه قابل تصویر است که شارع بفرماید نیاوردن بقیه باعث نمی‌شود که ارکان هم باطل بشود، چرا؟ برای این که یک مصلحتی قائم به خودش است که آن مصلحت هم در حد لزوم است، منتها اگر غیر ارکان را به آن ضمیمه بکنی این یک مصلحت اشد پیدا می‌کند، یا نه اشد پیدا نمی‌کند آن‌ها خودش یک مصالح ملزمه دارد. خب پس بنابراین شارع می‌فرماید که «لا تعاد الصلاة» نمی‌خواهد اعاده بکنی، بدون این که بگوید این باطل است، می‌گوید این ارکانی که آوردی درست است دیگر اعاده هم نمی‌خواهد بکنی، چرا نمی‌خواهد اعاده بکنی؟ چون دیگر آن مصلحت بعد از این که تو عمداً ترک کردی ...

س: ولو عقاب هم می‌شود ...

ج: عقاب هم می‌شود، بله عقاب هم ممکن است بشود اگر سهواً نباشد عمداً باشد ولی دیگر قابل استحصال نیست.

س: چرا؟

ج: چه می‌دانیم، مسائل باقی را ما خبر نداریم ...

س: خب پس شما اجازه بفرمایید پس شما دو مقدمه‌ای که ایشان گفت یکی وجوب بود یکی جزئیت بود. در حالت نقصان سهوی وجوب را مقدمه‌اش را می‌زنیم با «لا تعاد»، اما در حالت عمدی شما دارید جزئیت را دارید می‌زنید درواقع، درحالی که این جزء نیست اصلاً ...

ج: نه جزء هست ...

س: نه جزء نیست، اگر جزء باشد همان ارکان بما هو جزء شرط آن تقید و انضمام به جزء آخر دارد، چون اجزاء یک ارتباط داخلی دارند و این ارتباط داخلی به این که یک جزئی نیامد ....

ج: بعبارۀ آخری، ببینید نه اجازه بدهید، این فرمایش مصباح الاصول و فرمایش رائج این مثل ضرورۀ به شرط محمول است، یعنی اگر شما فرض کردی جزئیت را و شرطیت را مطلقاً، این نوع شرط بله این را خب نیاوری معلوم است؛ اما حرف میرزای شیرازی به چی برمی‌گردد؟ می‌گوید آقا ما یک «لا تعاد الصلاة الا من خمس» داریم، این که ظاهرش اطلاق دارد، شما که می‌خواهید دست از این اطلاق بردارید به یک قرینه‌ی لَبَّیّه، من می‌گویم قرینه‌ی لَبَّیّه وجود ندارد،

چون این جورى قابل تصویر است می شود به اطلاق «لا تعاد» تمسک کرد که لا تعاد الصلاة حتى اگر عمداً، حتى اگر عمداً، چه جورى؟ آن وقت چه جور جمع می کنند بین این که آن ادله گفته این جزء است و این شرط است؟

س: همان به عدم امکان استحصال.

ها به این جور. می گویم آقا این که شارع آن را واجب کرده آن ها را جزء قرار داده برای این که دخالت در یک مصلحت آكد دارد یا یک مصلحت ملزمه ی آخر دارد، یعنی این نماز دارای دو جور مصلحت است، یک مصالح آن قائم به ارکان است...

س: حاج آقا این لا صلاة الا بفاتحة الكتاب است، می گوید صلاة بفاتحة ...

ج: بابا می دانم گفته لا صلاة، اما آن جا هم گفته لا تعاد الا، پس معلوم می شود ...

س: کجا سهو است؟

ج: نه می گوید چرا؟ به چه دلیل؟ «لا تعاد الصلاة» ....

س: لا صلاة الا بفاتحة الكتاب موردش چی می شود؟ لا صلاة الا بفاتحة الكتاب مورد دیگر ندارد ...

ج: چرا؟

س: سهواً آن را ول کنم یا عمداً آن را ول کنم لا صلاة الا بفاتحة الكتاب ....

ج: بله بله این هم.... ببین مثل، آقای عزیز وقتی که این جا را درست کردیم دیگر لا صلاة الا بفاتحة الكتاب که حل آن راحت است، مثل لا صلاة لجار المسجد الا فى المسجد، یعنی چی؟ یعنی آن مرتبه ی عالیّه ی ثواب گیرت نمی آید ...

س: پس شما در اطلاق شرطیت و جزئیت دارید اشکال می کنید دیگر ...

ج: نه می گوئیم بله همین داریم می گوئیم ...

س: این می شود مصادره به مفهوم کلام آقای ....

ج: ایشان چه جور گرفته؟ یعنی همین را عرض کردم دیگر، این که می گوئیم خلف لازم می آید این بنابر این است که شما این جزئیت و شرطیت را علی الاطلاق ...

س: اجماع است تقریباً، کار؟؟؟ ضرورت است که هم وجود دارد و هم جزئیت دارد، این حرف آقای شیرازی یک تصور وحدت خلاف اجماع، خلاف ....

س: حالا این یک بحث دیگر است ...

س: که بیاییم فاتحه الکتاب را بیاییم هم از جزئیت بیندازیم هم از وجوب بیندازیم بگوییم مصلحت آخری دارد، این اصلاً خلاف ضرورت است.

ج: نه اجازه بفرمایید، ببینید یک وقت نه یک وقت شما به برهان خلف می گوید، آقای میرزای شیرازی می گوید بابا ما یک نصی داریم می گوییم «لا تعاد الصلاة الا من خمس»؟؟؟ کجا؟ شما باید ببینید این قابل جمع، وقتی جمع عرفی می کنی با بقیه ادله ای اجزاء و شرایط، خب می شود این جوری گفت....

س: آقا قبول می کنید اطلاق شرطیت قرائت یعنی حتی جزئیت آن، اطلاق آن، آیا قبول می کنید ضروری است یا نه؟

ج: نه.

س: قبول نمی کنید؟

ج: نه

س: اجماعی نیست؟ ضروری نیست؟

ج: نه به خاطر این «لا تعاد».

س: غیر آقای میرزا کی دیگر این حرف را زده؟ این یک ضرورت است دیگر که همه ی آقایان می گویند فاتحه الکتاب هم واجب است هم جزء است.

ج: ایشان می خواهد همین حرف را بزند یعنی ایشان، اما ممکن است بفرماید انصراف دارد مثلاً ظهور ندارد؛ اما شما می خواهی بگویی که این اصلاً ممکن نیست. این قابل تصویر است که مصالح صلاه دو جور است، یک مصلحت قائم به ارکان است که ملزمه هم هست، حالا یک مصلحت دیگری هم همین ارکان می تواند داشته باشد که آن هم به حد الزام است که آن به خدمت شما عرض شود که اگر ضمیمه ی به آن ها بشود یا در کنارش آن ها یک مصلحت ملزمه ای دارند که با این می شود. که اگر شما و شارع هم می بیند اگر شما آن ها را ترک کردی، غیر ارکان را ترک کردی این جور نیست که نمازت فاسد باشد لا اثر له باشد، نه آن مصلحت ملزمه ی پایین دستی را دارد فلذا می گوید باطل نیست. بعد چرا می گویی آقا چرا می گویی اعاده نکن در وقت؟ بعد می گویی قضا نکن در خارج وقت؟ می گوید برای این که تو سهواً یا

عمداً ترک کردی با این که ارکان آوردی، این مصلحت غیبی که ما خبر نداریم کیفیت چه جور است دیگر برای تو قابل استحصال نیست، فلذا می گویم اعاده نکن زحمت بی جا هست.

س: حالا غفلت عمومی وجود دارد حاج آقا یا نه نسبت به این؟

ج: ولی انصراف ممکن است کسی، یعنی عرف یعنی این یک محاسبه‌ی عقلی است، وقتی می گوید «لا تعاد الصلاة الا من خمس» کأنّ ابتداءً در ذهنش می آید این جور در نمی آید با اجزاء و شرایط بودن، پس می خواهد در صورت یعنی عمداً ترک بکنی بلکه سهواً را حمل می کند بر خلل سهویه نه بر عمدیه. این مقام اثبات را استظهار می شود، نه این که ممکن نیست، خلف لازم می آید.

س: حالا این انصراف را قبول دارید شما یا نه؟

ج: آره، یعنی بعید نیست ...

س: یعنی موافق با مجهول را ...

ج: بله یعنی تصویر ثبوتی است که می شود، شاید تصویرهای دیگری هم ایشان کرده باشند حالا، من هم چون خیلی سال ها پیش این را در کلمات ایشان دیدم. ایشان یک رساله‌ی لا تعاد دارند که آخر است که چاپ شده با حاشیه‌ی ایشان بر مکاسب، این مکاسب هم طبع جدید شده اما آن بخش صلاة را نمی دانم چی شده یا نه؟ این هم که الان عرض کردم الان نسبت به ایشان نمی دهم، توی ذهنم آمد همین جور که حالا مراجعه‌ی جدید نکردم لعلّ شاید هم از رسوبات همانی باشد که آن موقع مطالعه کردم که ایشان این جوری مثلاً تصویر کرده که این یک راه برای تصویر است. حالا جورهای دیگر هم تصویر فرموده یا همین است تصویر ایشان یا جورهای دیگر هم تصویر فرموده الان به ایشان نسبت دادم، ولی این معروف است از ایشان که ایشان فرموده «لا تعاد» عامد را هم می تواند بگیرد. عالم عامد را هم می تواند بگیرد.

س: نکته‌ای که آقای خوئی دارد روی آن انتقاد می کند این است می گوید جزئیت واجبه را برای من تصویر کن. من اگر بگویم یک چیزی جزء واجب است اگر شما در آن مرخص باشی که عمداً هم آن را ترک بکنی به این عنوان که بگوئی وقتی اعاده واجب است ...

ج: اگر جزء را این جوری تصویر کردی یعنی کل را این جوری تصویر کردی می شود ....

س: خب همین، شارع می گوید لا صلاة الا بفاتحة الكتاب، خب؟ یعنی وجوب، فرض کنید لا صلاة هم از لا صلاة لجار المسجد نه، لا صلاة واقعاً از لای نفی جنس بفهمیم یا نفی واجب بفهمیم که پس...

ج: بابا شما که آقای چیز صبر کنید ...

س: این لازمه‌ی جزء واجب ایشان می گوید این است که من عمداً نتوانم ...

ج: بابا همان جور که در سهو آن تصویر کردید، مگر در سهو لا صلاة الا بفاتحة الكتاب چطور در سهو آن تصویر کردی؟

س: در سهو تصویر دارد بله، به ید شارع است اما به ید شارع نیست که از یک طرف بگوید «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» و جزئیت....

ج: آره، لا صلاة

س: و جزئیت واجب است اما عمداً

ج: یعنی آن صلاة جامع جمیع مصلحت؛ آن نیست الا بفاتحة الكتاب، خب درست است

س: البته ترخیص هم نداده ها! شما اشتباه می گوید، ترخیص نداده

س: بابا «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» اگر ترخیص در ترک داشته باشد که بعداً مصلحتش قابل استیفاء نیست این دیگه چه جزئیتی است آخه؟

ج: جزئیت برای این که مصلحت ملزومه دارد می گوید برو بیاور

س: ترخیص ندارد. حاج آقا؛ اشتباه می گوید ایشان، ترخیص ندارد

س: یکی جزئیت این است که اصلاً مأمور به لا یقام الا به این حکم وضعی را، من اصلاً حکم تکلیفی را بحث نمی کنم. حکم وضعی اش را دارم بحث می کنم. دارد نفی جنس می کند. از لا صلاة حکم وضعی جزئیت؟؟ نه حکم تکلیفی وجوب را

ج: قابل جمع است دیگه.

س: قابل جمع نیست. جزئیت؟؟

س: در آن مرتبه عالی همین طور است دیگه

ج: وقتی شما لا تعاد اطلاق را فرض کردید اگر آنجا اطلاق مقام اثبات درست شد پس بنابراین با «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» چه کار می‌کنی؟ همان جور که در سهوش گفתי «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» قابل جمع عرفی است، اگر اینجا هم گفתי عامد همین جور است پس «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» به این قرینه می‌شود یعنی «لا صلاة محصل للمصالح العامة و المصالح العالیه الا به این» مثل لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد،

س: البته حاج آقا؛ حدیث هم نداری ها!

س: ایشان برعکس می‌گویند. می‌گویند لازمه جزئیت و این که عقل می‌فهمد چیزی که جزء هست و نباید عمداً ترک کنیم بفهم که لا تعاد فقط سهویه بوده؟؟ نه این که از این طرف

ج: بله، از مرحوم آقای خوئی نقل شده که ایشان فرموده این قدر به اصول آمیز محمد تقی شیرازی عقیده مند بوده ایشان که در مقام مبالغه می‌فرموده اگر میرزای شیرازی (آمیز محمد تقی) ادعای نبوت بکند و معجزه خودش را اصول قرار بدهد این قابل پذیرفتن است. یعنی اصولش در حد معجزه است. بعد به ایشان گفتند خب چرا درس ایشان نرفتی؟ گفته مطالبش را نمی‌توانستم جمع بکنم. یعنی خیلی دسته‌بندی کرده و مثلاً این جوری نبوده درس میرزای شیرازی دوم که حالا...، فلذا زحمت داشته حالا، توی جوانی ایشان بوده، نمی‌توانستند جمع بکنند ولی آره، دقیق بود. حرف‌های دقیق داشت (رضوان الله علیهم اجمعین). خیلی خب؛ حالا این ...، پس بنابراین دیگه حالا فعلاً بحسب استظهار همین طور است که بله؛ لا تعاد زیاده عمدیه را، نقیصه عمدیه را ظاهراً نمی‌گیرد و مقتضای اطلاق آن شرطیت و جزئیت بحسب ادله این است که این نماز باطل است و در وقت باید اعاده کند. و در خارج وقت هم که علی‌القاعده باید قضا کند. این مال باب صلاة که زیاده‌اش را و نقیصه‌اش را مطرح کردند علی سبیل الاجماع.

و اما الطواف؛ در طواف می‌فرمایند که زیاده عمدیه‌اش قطعاً موجب بطلان است. کسی عمداً هشت شوط انجام می‌دهد. چرا؟ چون ما نص داریم در آنجا که فرموده است «أن الطواف مثل الصلاة، فإذا زدت فعلیک بالإعادة» این مال عمدیه که ظاهر «فإذا زدت فعلیک بالإعادة»، ولو این که اگر خودش بود «فإذا زدت فعلیک ...» هم سهو را می‌گرفت هم عمد را می‌گرفت. اما چون گفته «من أن الطواف مثل الصلاة»، و ما در صلاة در زیاده سهویه‌اش نداریم پس این منحصر به عمدیه می‌شود.



س: استنادش به فاعل مختار نمی فهمیم این اضافه اختیاریه عمدیه است؟ آن چیزی که فقهاء دارند از، که فعل را انتساب بدهند؛ انتساب فرع بر اختیار است

ج: خب اختیار که دارد که.

س: نه، قبل؟؟ اختیار سهوی را انتساب صحیح نیست. اصل در انتسابی که اختیاری باشد؟؟

س: سهوی هم اختیاری است

س: نه، سهوی اختیاری نیست دیگه، من عنوان زیاده، عنوانش فعلموا ارتکب؟؟

س: هلش که نداده بود که

ج: سهو کرده اما به اختیار است.

س: مبادی ارتکاب را من دارم اما مبادی زیاده را ندارم چرا؟ چون زیاد فرع بر این است که من بخواهم زاد علیه

ج: بله، هفت تایش را انجام داده، حالا دارد هشتمی را هم انجام می دهد

س: اختیاری است. اختیار موارد اضطرار؟؟

س: ارتکب، لم یزد، زدت

س: شاید این زدت را با توجه به این بگوییم که الصلاة

ج: اگر این جوری باشد «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» را هم شما باید بگویید فقط؟؟ عمدیه است.

س: اصلاً اختیار مقابل اضطرار است. هلش که نداند، خودش رفته ولی سهو کرده

ج: خب، و اما الزیاده السهویه؛ سهواً اضافه کرد بر شوطها، این جا می فرمایند که موجب بطلان نمی شود چون مثل صلاة

است. حالا اگر قبل از این که به رکن برسد فهمید که سهو کرده، اضافه کرده این باید قطع کند. و چیزی هم به گردن او

نیست. این که مثلاً بگوییم سجده ای مثل سجده سهو داشته باشد یا مثلاً باید کفاره بدهد یا فلان، هیچی ندارد. این عملش

درست است. و اگر بعد از این که از رکن به رکن رسید و مثلاً عبور کرد؛ آن جا متوجه شد، این جا هم لا شیء علیه؛ ولی

می تواند. این را هدر شده قرار ندهد. شارع اجازه داده همین که سهواً اضافه کردی این را تکمیلش کن و می شود یک

طواف جدا و اشکالی ندارد. حالا مثلاً دو شوط اضافه کرده بود، این جا لا شیء علیه، آن طواف حجاجش مثلاً درست

است، طواف عمره اش درست است. تا یک طواف مستحبی می کرده آن طواف درست است سر جای خودش، می توانی

این که اضافه کردی اگر از رکن گذشتی و فهمیدی خیلی خب این را محاسبه کن، به آن اضافه کن تا بشود یک طواف جدیدی «إلا انه مخیرٌ بین رفع الید عن الطواف الزائد و بین ان يجعله طوافاً مستقلاً، فیضم إلیه ستة أشواط حتی یتّم طوافان».

خب این جا یک شبهه‌ای پیش می‌آید که ما در باب حج داریم که اقتران اُسبوعین لا یجوز، مثل قرآن در قرائت صلاه است که آن جا حالا مکروه است یا مبطل است در فریضه که مثلاً کسی دوتا سوره بخواند. این جا هم این را داریم که دو شوط را یعنی دوتا هفت شوط را که این...، ایشان می‌فرماید آن روایات منافاتی با حرف ما در این جا ندارد چون آن مال جایی است که عمداً بخواند این کار را بکند. حالا این‌ها البته دیگه ما این جا وارد ...، باید روایات حج را بیاوریم، روایات آن را بیاوریم، و آن بحث فقهی است دیگه، این دیگه این‌ها را حالا ...

بعد می‌فرمایند «و حکم الزیاده العمدیة و السهو فی السعی هو حکم الطواف». سعی هم عمداً و سهواً همان حکم را دارد که آن جا دارد. خب، بعد می‌فرمایند که (این مال زیاده) و اما نقیصه چی؟ مثلاً پنج شوط انجام داده سهواً یا عمداً، مسئله بلد نبوده، جاهل هم...، خیال می‌کند پنج تا است. خب این باطل است دیگه چون نیاورده و ما این جا همه‌اش کأنه رکن است این جا، این جور نیست که مثل نماز باشد رکن و غیررکن داشته باشد. خب اگر نقیصه عمدیه بود که می‌فرمایند که باطل است و اما اگر نقیصه سهویه بود می‌گویند اشکالی ندارد. حالا «فان تذاکر و هو فی محل الطواف فیأتی بالمَنسیّ و یتّم طوافه، و ان تذاکر و هو ساع بین الصفا و المروء، فیقطع السعی و یرجع إلی البیت، و یتّم طوافه ثم یسعی، و ان لم یتذاکر الا و قد أتى أهله فیسستنب من یطوف عنه». یعنی فیسستنب یعنی نه این که حالا لازم است استنباه، می‌تواند استنباه بجوید می‌تواند خودش برگردد. یعنی حالا «و قد أتى أهله فیسستنب من یطوف عنه» این بحسب غالب لابد فرمودند که دیگه حالا کسی که آمده اهلش بخواند برگردد مشکل است برایش مثلاً؛ ولی حکم واقعی‌اش همین است که هو یرجع أو یستنب، بعداً می‌فرمایند «کل ذلك للنصوص الواردة فی المقام فراجع و التفصیل موكول إلی محله فی الفقه». که دیگه ان شاءالله اگر خدا توفیق بدهد که این بحر عمیق را ...، خب این پایان تنبیه دوم بود.

و اما تنبیه سوم را عنوانش را مطرح کنیم حالا تا ان شاءالله بحثش هم دیگه ...

در تنبیه سوم این است که «إذا تعذر الإتيان ببعض اجزاء الواجب أو بعض شرائطه»، مثلاً نمی‌تواند رکوع انجام بدهد. یا نمی‌تواند قرائت یا نمی‌تواند طهارت حدیثیه داشته باشد. نه آب هست که وضو بگیرد، نه ما یتیم‌به وجود دارد، هیچی

برایش ممکن نیست و امثال ذلک. لذا تعذر آیا در این موارد، قاعده چی را اقتضاء می‌کند؟ قاعده اقتضاء می‌کند که اصلاً این تکلیف ساقط است حتی اجزاء غیر متعذر و شرایط غیر متعذر دیگر تکلیفی راجع به آن‌ها هم ندارد؟ و یا این که نه، در این موارد مقتضای قاعده این است که اجزاء غیر متعذر و شرایط غیر متعذر را باید ایتیان کند. خب این جا دوتا بحث هست. یکی این که مقتضای اطلاقات و ادله‌ی اولیه چیه؟ که همان بحثی که در مورد نسیان داشتیم. نسیان جزء، نسیان شرط که در آن جا چهار صورت تصویر کردند که هم دلیل واجب اطلاق داشته باشد هم دلیل آن جزء و شرط اطلاق داشته باشد. این یک صورت اولی بود که این جا گفتیم دلیل جزء و شرط مقدم می‌شود بر اطلاق دلیل واجب. یا این که نه، دلیل واجب اطلاق دارد، دلیل شرط اطلاق ندارد. خب این جا هم حکمش روشن است که مرجع همان اطلاق دلیل واجب است، این اطلاق نداشته. تارةً برعکس است. دلیل واجب اطلاق ندارد ولی دلیل شرط اطلاق دارد. خب این جا هم نأخذُ به دلیل شرط.

رابعةً این است که نه او اطلاق دارد نه دلیل واجب اطلاق دارد نه دلیل شرط یا جزء اطلاق دارد که این جا مرجع اصل عملی می‌شود و جای اصل عملی این جاست که باید چه کرد. همین صور اربعه‌ای که آن جا بود این جا هم می‌فرمایند هست و از ما ذکرنا در آن جا حکم این جا هم روشن می‌شود. فلذا دیگر اعاده نمی‌کنیم. فلذا وارد بحث بعد می‌شویم که خب در این صورت رابعه که با آن بحث منقح هم می‌شود جای بحث از اصل عملی؛ حالا اصل عملی یا قواعد، این که مقتضای قاعده چیه؟ بعد از این که هیچ کدام اطلاق ندارند.

س: حاج آقا ببخشید؛ در این مقام اگر یک فرقی بین تعذر و نسیان بگذارد به این معنا که همان حرفی که آقای اصفهانی در مورد تکلیف به ناسی که می‌گفت تکلیف به ناسی آیا غیر مقدور هست یا نیست؟ اختلاف است. اما در تعذر اختلاف نیست که تکلیف به متعذر قطعاً قبیح است و غیر مقدور است

ج: غیر از امام که می‌گویند اشکال ندارد. خطابات قانونی

س: غیر از امام که خطابات قانونی دارند. غیر از امام، حالا من مشروع عرض می‌کنم. فلذا اطلاقات ادله را حمل می‌کنیم به آن که غیر متعذر است. همان حرفی که آقای اصفهانی می‌زد. یعنی می‌خواست نسیان را، تکلیف با ناسی را ببرد طرف تکلیف متعذر، اما این جا دیگه از خودش است. تکلیف متعذر است. حرف آقای اصفهانی را این جا بنزید.

ج: حالا عرض می‌کنم. من حالا دارم صورت چیز را ... و الا این که ایشان إحاله دادند این إحاله بنحو اطلاق حالا محل کلام است که حالا گفتند همان حرف‌های آن‌جا این‌جا می‌آید ممکن است بگوییم نه، همه‌ی حرف‌ها این‌جا تفاوت می‌کند، با این‌جا یک تفاوت‌هایی می‌کند. بعد اگر هیچ کدام اطلاق نداشت که شک می‌کنیم حالا وظیفه بالمره تکلیف نداریم یا آن اجزاء غیرمتعذر تکلیف بر آن‌ها باقی است و باید انجام بدهیم؟ این‌جا از دو منظر مسئله بررسی شد. یکی از نظر اصل عملی استصحاب و یکی هم از نظر قاعده میسور و هر دو را مورد بررسی قرار می‌دهند؛ استصحاب و او، حالا ما می‌خواستیم ابتداءً برخلاف آنچه که آن‌جا گفتیم اول این دوتا را محاسبه کنیم بعد برگردیم به این‌که آیا این‌جا هم واقعاً مثل نسیان است از نظر مقام اول یا یک تفاوت‌هایی دارد؟ حالا علتش هم این بود که می‌خواستیم یک مقداری آن کلمات اصحاب را در آن‌جا ببینیم چون ممکن است تفاوت بین المقامین باشد. اما دیگه حالا امروز که این بحث تا این‌جا طول کشید ان شاء الله دیگه فردا علی القاعده بحث می‌کنیم. اول ببینیم این‌جا مثل آن‌جا هست یا نیست؟ بعد علی الاستصحاب و قاعده میسور ان شاء الله. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان